

بسم الله الرحمن الرحيم

غیبت: عبور از اسم الظاهر به الباطن

بحثی که دیروز از اواسط جلسه آغاز کردیم در این بود که در سیر اندیشه مصداقی، به مرتبه ای از ابتلائات و کمالات رسیدیم که اقتضای عبور از اسم ظاهر را به اسم الباطن داشت. این عبور از اسم الظاهر به اسم الباطن را با دوران غیبت نام گذاری کردند. این دوره یکی از مراحل کمالی بشر در طول دوران بشریت بوده است که در زمان همه انبیاء هم مرتبه ای از این حقیقت محقق شده است. لذا تمام انبیاء در طول تاریخ غیبت داشتند. برای هر نبی ای غیبت بوده است. اگر دوستان خواستند این مسئله را مفصلاً بررسی بکنند، به کتاب کمال الدین و تمام النعمه مرحوم صدوق رجوع کنند. این بحث را در اولین مباحث کتاب کمال الدین ببینند. در آنجا غیبت حضرات انبیاء را یکی یکی بیان میکند. بعد از جریان حضرت آدم که دوران حضرت آدم تا ادریس سلام الله علیه، خودش دوره ای از غیبت است که انبیاء و اوصیاء بین آدم تا ادریس، جزء انبیاء مستخفین هستند. انبیائی که مخفی بودند.

خود شیث هم مستخفی بوده است. وقتی شیث از جانب آدمبه وصایت منصوب میشود، بلافاصله قابیل او را تهدید میکند که اگر بخواهی بروز و

ظهور داشته باشی، دودمانت را بر باد میدهم و ریشه کنت میکنم. لذا چون قدرت و غلبه با قابیل بود و حاکمیت در آن دوره با فرزندان قابیل قرار گرفت، از دوران شیث تا دوران ادریس غلبه با قابیلیان بود و انبیاء هدایتگر و اوصیاء در خفا زندگی میکردند. البته اگر کسی دنبال هدایت بود، میتواند دسترسی پیدا بکند، اما اینطور هم نبود که وظیفهانبیاء، رفتن در جمع مردم و هدایتگری عمومی باشد. یعنی زمینه را خود مردم تفویت کرده بودند. همین که خود مردم با اتمام حجت های سابق دوره را حفظ نکردند، زمینه به دست خود مردم تفویت شد. چون آمادگی نبود، امکان تحقق قسط و حکومت انبیا برای آن ها نبود، لذا دعوت انبیا در این دوره به شکل کادرسازی بود. دعوت به نحو ارتباط تشکیلاتی و مخفی بود. تا دوران ادریس سلام الله علیه که در کوه ها زندگی میکرد، امر غیبت از بعد از آدم تا ادریس ادامه پیدا کرد. ادریس در برخی روایات به عنوان قائم مطرح میشود. دقت بکنید. تا دوران ادریس انبیاء مستخفین بودند. و ادریس به عنوان قیام کننده مطرح میشود که منتظرش بودند. وعده داده میشد که ادریس قیام خواهد کرد. جریان ادریس مفصل است که چطور منصوب شد و قیام کرد. بعد از جریان ادریس سلام الله علیه، از زمان ادریس تا زمان نوح سلام الله علیه دوباره یک زمان غیبت است.

اقسام غیبت

غیبت ها چندگونه بود:

۱- گاهی غیبت به لحاظ آماده نبودن مردم است. مردم باعث غیبت میشوند.

۲- گاهی غیبت برای کمال مردم است.

۳- گاهی غیبت برای کمال آن قائم است.

۴- گاهی غیبت برای خواص سازی است که یک عده ای از سربازی به سرداری برسند.

گاهی غیبت برای دو یا سه یا همه موارد است. یعنی برای هر دسته ای به نحوی است. در یک زمان ممکن است عده ای قابلیت ندارند، عده ای از سربازی به سرداری برسند و در همان زمان ، شخص غیبت کننده هم به کمالات بالاتر خواهد رسید.

این امر در غیبت موسی کلیم ظهور و بروز بیشتری داشت . غیبت موسی سلام الله علیه برای خود او کمال بود. او به میقات رب رفته بود. این میقات رب برای آن هایی که آمادگی نداشتند آزمایش و ابتلا بود. کسانی که وقتی از نیل گذشتند و بت پرستانی را دیدند به موسی گفتند برای ما

هم یک خدای مجسم معرفی کن که او را ببینیم.» اجعل لنا الها کما لهم
آلهة»

اینقدر اینها ضعیف بودند. با اینکه از نیل نجات پیدا کردند، از دست
فرعون بعد از حدود ۴۰۰ سال ظلم نجات پیدا کردند، اما مردم آمادگی
ندارند به همین دلیل به موسی گفتند تو و خدایت بروید و بجنگید و ما
اینجا نشسته ایم. « انا ههنا قاعدون»

پس این غیبت برای موسی، میقات رب و کمالو برای این ها که قابلیت
نداشتند، ابتلا و آزمایش بود. عده ای از خواص هم در آن دوره از سربازی
به سرداری رسیدند.

این سه نوع نگاه در روایات بیان شده است. اگر مرزهایش دیده نشود،
خلط میشود. گاهی غیبت را فقط جور مردم و عدم تحمل مردم میبینند و
فقط غیبت را به این اطلاق میکنند. گاهی فقط غیبت را کمال برای امام و
پیغمبر میبینند، مثل میقات رب موسی. گاهی غیبت را برای از سربازی به
سرداری رسیدن. درحالیکه همه این ها ممکن است در هر غیبتی باشد.
ممکن است هر سه وجه باشد.

بعضی از غیبت ها قبل از ظهور انبیاء است. قبل از بعثت انبیاء اطلاق دوران
غیبت شده است. بعضی از غیبت ها بعد از ظهور و بعثت انبیاء محقق شده

است. بعضی از غیبت ها بعد از نزول عذاب محقق شده است. مثلاً بعد از اینکه بر قوم نوح عذاب آمد، نوح مدتی غیبت داشت. یعنی پس از سیطره نوح غیبت محقق میشود. پس از سیطره هود نیز غیبت محقق میشود.

بعضی از انبیاء چند دوره غیبت داشتند. مثلاً دوره قبل، دوره میانی و دوره انتهایی که هر کدام از این غیبت ها فلسفه ای برای خودش دارد. این گونه نیست که یکسان بدانیم.

در روایات گاهی اشاره به فلسفه این ها شده است. مثلاً غیبت یوسف سلام الله علیه غیبت از دوره چاه است تا زمانی که برادرانش او را میشناسند. این یک دوره غیبت حدوداً ۲۰-۳۰ ساله است. این غیبت نسبت به کل بود. چون در این دوره هنوز نبوتی از یوسف مطرح نشده بود.^۱ لذا جریان شناخت یوسف را به جریان غیبت امام زمان عجل الله تشبیه میکنند. غیبت دوران حضرت هم مانند دوران غیبت یوسف است که یوسف حاضر است، ارتباط هم هست اما یوسف را نمیشناسند. نه اینکه یوسف نیست. شناخته نمیشود. حتی شخص یوسف و بدن یوسف در بین مردم هست. رفت و آمد و دیدن ظاهری هم هست، اما شناخت یوسف نیست.

^۱ کلام یوسف در زندان «أأرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار» اظهار توحید بود نه اظهار نبوت.

امام صادق علیه السلام یا پیغمبر اکرم یا امیر مومنان علیهم السلام حسرت حکومت حضرت مهدی عج را دارند و به همین دلیل آه میکشند . امام صادق علیه السلام میفرمایند لو ادركته لخدمته. خیلی تعبیر عجیبی است. اگر من آن دوره را و حضرت را، ادراک کنم، تمام عمر به ایشان خدمت میکنم. با اینکه مقام نوری امام صادق علیه السلام و امام زمان یکی است. اما میداند آن وظیفه ای که به عهده امام زمان در ظهور است، یک تکلیف ویژه از جانب خدای سبحاناست. خیلی حرف است. لو ادركته لخدمته ایام حیاتی. خیلی تعبیر بلندی است.

لذا طبق روایات از زمان پیغمبر اکرم، بلکه از ابتدای آدممنتظر حضرت ولی عصر ع بودند. یعنی غیبت امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف از دوران غیبت صغری آغاز نمیشود. بلکه غیبت امام زمان از دوره خلقت آدم آغاز شده است از همان دوره بر اقرار بر ولایت و ابتلائات دوره امام زمان، عهد و پیمان گرفته شده است. غیبت از جمله ابتلائات است و همه آن هایی که صبر کردند و در نهایت اقرار قرار گرفتند اولوالعزم من الرسل شدند. یعنی این یک نوع پیمانی بوده که بر این از انبیاء سابق گرفتند. در بحث دیروز هم داشتیم که انبیاء خودشان از امت ختمی اند. لذا تمام ابتلائات امت ختمی، چون امت بودند، ابتلای آن ها هم بوده است.

انبیا اولوالعزم ، اقرار به وصایت ولی ختمی را هم داشتند. در بعضی روایات دارد که تا این مرتبه هم اقرار کردند. اقرار به وصایت ولی ختمی با همه ابتلائات. اقرار یعنی از حالا آن مرتبه را طلب دارند. و کسی که به این اقرار میکند، به تمام حقایق قبل از او اقرار کرده است و بر آن ها صبر کرده است و آن ها را تحمل کرده است.

پیغمبر اکرم نسبت به مومنان آخرالزمان میفرماید: آه شوقا الی لقاء اخوانی» اصحاب میگویند مگر ما برادران شما نیستیم، حضرت میفرماید نه، شما اصحاب من هستید. آن ها کسانی هستند که ندیده ما را میخرند. اصحاب میگویند مگر ما در حنین و بدر و احد شرکت نکردیم؟ مگر ما این مرتبه از ارتباط و صبر و اخلاص را نداشتیم؟ حضرت میفرماید لو حملتملما صبرتم، اگر حمل بشود بر شما آنچه بر آن ها حمل میشود. شما صبر ندارید. یعنی با اینکه در بدر و احد و حنین بودید، اما آن تحمل دوره غیبت و حفظ ایمان بالاتر از جنگ بدر و احد و حنین است، با اینکه بدر و احد و حنین جزء جنگ های بسیار سخت بوده است به خصوص بدر و احد در دوران غربت اسلام بوده است.

اینکه بر ایمان ثابت میمانند به چه معناست؟ ما هنوز زلزله ای در وجودمان ایجاد نشده است تا ببینیم این ایمان مستحکم است، مستقر است یا مستودع

است؟ اگر آن زلزله ها پیش بیاید معلوم میشود. اینکه آدم در راحتی و خوشی آدم مومن باشد، معلوم نمیشود که این ایمان مستقر است یا ایمان مستودع است. ایمان مستودع این است که ودیعه است. یک دفعه لرزش و لغزش پیش می آید، یک زلزله پیش می آید میبینید دیگر از اینخبری نیست. گاهی این در دنیا پیش می آید، گاهی در لحظات آخر پیش می آید. یعنی کسی هم نمیفهمد. اما این معلوم نیست با ایمان رفته باشد.

لو حملتملما صبرتم، اگر حمل بشود بر شما آنچه بر آن ها حمل میشود، شما صبر آن ها را ندارید. در حد صبراولوالعزمی هم نمیگوییم. چون اگر اولوالعزمی بگوییم میشود همان پنج تا. دیگر کسی از ما باقی نمیماند. ولی بالاخره صبر سرداری میخواهد. لذا وقتی حضرت تشریف می آورند، وقتی بیان میکنند، همه پراکنده میشوند. نامه مختومی را باز میکند، وقتی آن را میخواند، همه مثلوقتی گرگ میزند به گله، پراکنده میشوند. یک دفعه هر کسی از طرف میرود، راه خودش را میگیرد. دوباره حضرت بیانی میکنند که جمع میشوند.

تلازم صبر و معرفت

قرآن میفرماید موسی به خضر میگوید صبر خواهم کرد، خضر به موسی میگوید «کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا». آنچه که تو علمش را نداری

چگونه صبر خواهی کرد. این خیلی بحث جالبی است که صبر در دایره علم است. اگر صبر در دایره علم است و آنجا به اصحاب پیغمبر ص میفرماید در آخرالزمان صبری خواهند کرد که شما ندارید، یعنی مرتبه معرفت اینها بالاتر است. این بحث ها اگر به همدیگر ضمیمه شود خیلی عالی میشود. نشان میدهد از جهت عقلانیت و معرفت و رشد و ایمان، در رتبه ای از ایمان و معرفت قرار گرفتند که این مرتبه از صبر را به همراه دارد.

در کتاب اکمال الدین تمام انواع غیبت انبیا مطرح شده است. حضرت یوسف ، حضرت موسی ، حضرت ابراهیم و ... هر جا انبیاء و اولیاء مستخفین بودند، حتما دوران غیبت است. این یک اصل کلی است. لذا هیچ گاه نبوده است که زمین از حجت عالمی که وصی یا نبی الهی باشد خالی باشد. اگر آشکار نیست و اظهاری نداشته است ، دوران غیبت است و یکی از آن انواع غیبت در این دوره ها محقق میشود.

اتمام حجت در غیبت

همه مردم مکلفند به اینکه به حجت رجوع بکنند. در حقیقت حجت غائب نیست. او غائب نیست. ادراک صورت نگرفته است، ادراک هم صورت نگرفته است، حاجباز طرف مدرک بوده است نه مدرک. امکان ندارد نبی یا وصی در دوره ای نباشد. و اگر نه حجت تمام نبوده است. پس اولاحجت باید

باشد. ثانياً امکان رجوع به حجت هم باشد. ثالثاً امکان القای حجت برای او هم باشد. این ها باید حتمی باشد تا حجت تمام بشود. اما اگر این رابطه بن بست میشود، بن بست از این طرف است. در ادراک مدرک است. بن بست در ادراک مدرک است. لذا در غیبت صغری و غیبت کبری هم بن بست در ادراک مدرک است. منتها ادراک مدرک گاهی عقاب است، گاهی ادراک مدرک به لحاظ این است که باید به مرتبه دیگری از حجت رجوع بکند. عبور از ظاهر به مرتبه دیگری. این هم بن بست در ظاهر است، نه بن بست در ارتباط. بن بست در رابطه نیست. لذا شخص ولی را نمیتواند ببیند. به خورشید پشت ابر تعبیر میشود. به لحاظ اینکه خورشید هست و نور افشانی کرده است و همه جا روشن است، به این لحاظ هیچ غیبتی در کار نیست. و حضور هم هست و محسوس هم هست. و این هم حجت است. اما شخص مادی جسمی قرص خورشید است، قابل رویت نیست. این برای ارتقاء است. برای ارتباط با مرتبه دیگری از حجت است.

تکامل خواص در غیبت

پس یک مرتبه از غیبت مربوط به ارتقاء خواص است که از مرتبه عمومی که دیدن شخص ظاهری بود، به مرتبه بالاتر حجت که آن غلبه نظام باطن بر ظاهر است، به آنجا برسانند. مثلاً در دوران غدیر گفتیم آنجا نظام وجودی

شخصی قائم بر دین که پیغمبر اکرم بود، به قائم نوعیتبدیل شد. لذا کفار از این مرتبه مأیوس شدند که با رفتن پیغمبر دین خاتمه پیدا بکند. چون قائم، قائم نوعی شد، دیگر امیر مومنان و فرزندان‌شان الی یوم القیامه... یک حامل پیدا کرد. دیگر این حاملعمر و مدت ندارد. با این بیانی که مربوط به خواص است، در دوره غیبت، میخواهند آن ارتباط با شخص ظاهری را، به ارتباط با نظام روحی تبدیل کنند. اگر ارتباط از مرتبه شخص و بدن ظاهری به مرتبه نظام روحی رسید، زمان و مکان درنور دیده شده است. آماده ورود به قیامت میشود. با رابطه با امام و ولی، آماده ورود به قیامت میشود که در آنجا غلبه نظام روح بر بدن است، نه اینکه بدن نباشد. اینجا هم بدن هست.^۲

غیبت؛ عامل سعادت و شقاوت

عذاب قوم هود عذاب باد سوزان بود. همین باد سوزانی که تنفس را از قوم هود گرفت، سبب حیات هود و مومنین شد. نه اینکه دوتا باد باشد. دو چیز نبود که بگوید برای مومنین یک بادی از یک جا فرستاد، برای کفار یک بادی از جای دیگری فرستاد. این خیلی بیان عظیمی است. همان بادی که سبب هلاکت قوم هود شد، همان باد سبب نجات هود و مومنین شد. خیلی عجیب

^۲ اقوال در رابطه با غیبت چند بحث است. یک بحث این است که حضرت بدنشان از بقیه مخفی است و به اعجاز ایشان مردم نمیبینند. یک بحث این است که بدن هست، اما نمیشناسند. یک وقت میگویند به اعجاز بدن را کسی نمیبیند. یک موقع میگویند نه، میبینند، اما نمیشناسند. مثل جریان یوسف که آنچه که در قرآن آمده است و تظنیر شده است مثل جریان یوسف است. یعنی بدن هست، حضور و ارتباط هست.

است. ما نگاهمان این است که هر چیزی یک اثر دارد. یا سوزان است یا حیات دهنده است. اما در نگاه الهی، یک حقیقت، یک محتوا، یک بیان، آثار متفاوت دارد. همین قرآن برای عده ای گمراه کننده است و برای عده ای هادی است. «یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا» نه اینکه دوتا قرآن باشد. این هدایت و ضلالت به هاضمه و معده افراد برمیگردد. اگر این هاضمه و معده مسموم شده باشد، هر غذای خوبی در این معده تبدیل به سم میشود. وقتی معده مسموم است غذای مفید هم نباید بخورد، و اگر نه همان موقع تبدیل به سم میشود. باید یک دوره ای بگذرد تا معده خودش را برگرداند تا بتواند غذا جذب بکند و هضم بکند. حتی اگر نور است و شفا است برای شخص شقی سبب ضلالت است.

غیبت برای عده ای عامل محرومیت و برای عده ای عامل رشد و کمالات است. خدای سبحان دستش بسته نیست که بگوید غیبت یا محروم کننده است و از باب حرمان است، یا غیبت نجات دهنده است و از باب رشد است. اینطور نیست که فقط یکی از این دوتا باشد. همان غیبتی که برای عده ای، برای اهل جور، برای غاصبین و ظالمین، غیبت هلاک کننده است و شقاوت آن ها را به اوج میرساند، همان غیبت برای مومنین نجات دهنده است و رشد دهنده است. ببینید چقدر زیبا میشود. و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین

و لایزید الظالمین الا خسارا. چقدر این نگاه زیباست. اگر این باور در نظام الهی ایجاد شد، آن موقع تمام خسران ها، تمام ضلالت ها، تمام ظلم ها به همان جایی که باب هدایت است برمیگردد، نه یک جای دیگری. یعنی انبیاء سبب ضلالت ظالمین میشوند. حتی از ضلالت بالاتر. همانطور که قرآن سبب خسارت ایشان شد. «و لایزید الظالمین الا خسارا» همین همین انبیائی که سبب هدایتند باعث میشوند شقاوت اشقیاء تام بشود. این ها خیلی زیباست. در نظام تکوین همینطور است، در نظام تشریع هم همینطور است. در نظام تکوین هم همینطوری است. در نظام تکوین همان باد سموم سبب نجات میشود.

اینها خیلی در اصول هدایتگری و باور و ارتباط با خدا زیباست. دوران یوسف با اینکه قحطی بود، اما هدایتگری یوسف با قحطی محقق شد. یعنی هم یوسف بودن یوسف و هم توحیدی شدن مردم بواسطه قحطی و تدبیر یوسف در قحطی محقق شد. همین قحطی شد سبب هدایت مردم شد. انسان باور نمیکند که قحطی سبب هدایت بشود. دقت بکنید.

خدای سبحان همه افعالش هدایتگر است. چه بارش باران است و چه قحط باران. منتها اساس این است که بارش باران هدایتگری داشته باشد چون با رحمت سازگار است. اما در آنجا که بواسطه فعل اشقیاء یا ظلم جائزین یا هر

دلیل دیگری، قحطی محقق میشود ، همانجا هم برای اهل هدایت همین قحطی میتواند هدایتگر باشد. خدا مقهور نیست.^۳

پس با این نگاهدوران غیبت ، دورانی است که برای اشقیاء شقاوت بالاتر را می آورد. برای عده ای عقاب است. برای عده ای رحمت است و نجات است. هم برای مومنین این کمال است، همه برای اشقیاء شدت شقاوت است.

در روایات است که تمام غیبت هایی که برای انبیاء هست، یعنی تمام وجوه غیبت و خواص غیبتی که برای انبیاء بوده است، چه قبل از ظهورشان، چه بعد از ظهورشان، چه بعد از عذاب و سیطره شان، همه وجوه غیبتی که برای انبیاء و اوصیاء در طول تاریخ بوده است، همه وجوه غیبت برای امام زمان هست. تمام آن ها ظهوری از مرتبه این هستند. یعنی این غیبت جامع تمام ویژگیها و آثار غیبتهای پیشین است.

ضرورت غیبت

اگر کسی به عالم نگاه کند میفهمدوقتی میخواهند انسان را رشد دهند، عبور از اسم الظاهر به الباطن صورت میگیرد، این حقیقت حتما باید با غیبت محقق

^۳ اگر میفرماید اگر تقوا پیشه کردید ، آسمان بارانش را به موقع میبارد، «انزل من السماء مدرارا» کثرت نسل، کثرت نتایج ایجاد میشود، این ها همه برای این است که اصل بر هماهنگی بین نظام ظاهر و باطن است. اما حتی اگر جایی نظام ظاهر و باطن هماهنگ نشدند و نظام ظاهر بواسطه جور جانترین خدشه دار شد، آیا مومنین هم آنجا صدمه میبینند ؟ اگر اینطوری شد دست خدا بسته نیست. خشک و تر باید با هم نمیسوزند.

شود. اصلا امکان نداشت غیبت نباشد. حتی اگر تمام ائمه ع هم به حکومت ظاهری میرسیدند باز غیبت ضرورت داشت. چنانچه بعد از غلبه نوح سلام الله علیه غیبت محقق شد. بعد از غلبه هود هم غیبت محقق شد. یعنی غیبت بعد از کمال هم یک مرتبه کمال است که عبور از اسم الظاهر به اسم الباطن است که باید به او برسد.

اینچنین نیست که فقط چون حضرات در مضيقه قرار گرفتند ، و حاکمیت نداشتند، غیبت محقق بشود، و اگر این ها به حاکمیت میرسیدند غیبت محقق نمیشد. اینطور نیست.

این غیبت جزء مراحل قطعی عالم است. همچنانکه ظهور جزء مراحل قطعی عالم است. این غیبت جزء مقدمات قیامت است؛ اما طول آن قابل تغییر بوده است. البته منافات ندارد که همین غیبت، برای عده ای عقاباست. اما اصل غیبت حضرت جامع تمام ویژگیهای غیبتهای پیشین است.

یکی از جهات غیبت، کاردسازی و تقویت نیروهای مومن است. حتی در دوران حضور حضرات، هم همه در محضر ایشان نبودند و ارتباط نداشتند. حتی آن هایی که در مدینه و در کوفه و کنار حضرات بودند. در آن زمان هم تعداد خاصی ارتباط بدنی با ائمه داشتند. به خصوص هرچه به دوران امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام میرسیم این سختی بیشتر

میشود. امام عسکری علیه السلام از پس پرده با شیعیان صحبت میکرد که فقط کلام حضرت را بشنوند، تا زمینه سازی کند.

ولادت امام زمان علیه السلام اصلاً در خفاء محقق شد. یعنی خودش زمینه سازی بود. خودش یک کمال است. برای خصیصین خودش یک کمال بود که ندیده بخرند. لذا در روایت دارد «آمنوا بسواد علی بیاض»

قبل از تولد حضرت نیز آثار حمل در مادرشان نبوده است، مثل جریان موسی کلیم و ابراهیم خلیل بوده است. ابراهیم خلیل یکی از غیبت هایش، غیبت از قبل تولد تا تولد و دوران بلوغشاست که خودش یک کمال ایجاد و زمینه و آمادگی ایجاد کرد. موسی علیه السلام یکی از غیبت هایش همین دوران قبل از تولد و دوران رشدش است که همه دنبالش میگشتند. اما موسی در دربار فرعون بود. فرعون ۲۵۰۰۰ کودک را کشته است. غیر از اینکه بین مردان و زنان جدایی انداخته بود. اما آن هایی هم که محقق شده بود را کشته بود. مردم آماده شده بودند. یعنی ۲۵۰۰۰ خون ریخته شد بین مردم تا مردم برای ظهور موسی آماده بشوند. یعنی به دست خود فرعون و با کشتن بچه ها و آن فشاری که بر مردم آورد، زمینه ظهور محقق شد. یکی از غیبت های دوران موسی همین است. دیگری میقات است که بعد از غلبه است. چهل روز طول کشیده است. موسی چند غیبت دارد. اگر بر نوع و فلسفه این غیبتها دقت بکنیم، و

بعد بگوییم همه این وجه غیبت ها در دوره غیبت حضرت هست، بحث دقیقتر میشود. ما بسیط به غیبت نگاه کردیم، فقط با یک نگاه غیبت عقابی نگاه کردیم. در حالیکه غیبت وجوه مختلفی دارد. در بالاترین مراتب کمالی، غیبت معنا دارد. لذا روایتی که دیروز خواندم بود که «غیبت سرُّ من سرُّ الله، امرٌ من امر الله، غیبٌ من غیب الله» است، مثل جریان خضر و موسی است، جریان خضر و موسی برای موسی علیه السلام یک رشد عالی بود. میگوید مثل همان است.

فلسفه غیبت بعد از ظهور معلوم میشود. یعنی غیبت اینقدر عالی است که در این دوره قدرت بیانش نیست. دقت بکنید این کلمات چقدر زیباست. مثلاً میفرماید ثبات بر ولایت در دوران غیبت چه آثاری دارد. من فقط عنوان هایش را میخوانم:

۱. ثبات بر ولایت در دوران غیبت اعطای الهی اجر هزار شهید از شهدای بدر و احد را دارد. اعطای اجر هزار شهید از شهدای بدر و احد گزافه نیست. یعنی چنین شخصی صبر و تحمل هزار شهید از شهدای بدر و احد را میخواهد. در نظام الهی، دستگاه دستگاه واقعیت است. اعتبار نیست. اگر میفرماید ثبات بر ولایت در دوران غیبت اعطای اجر هزار شهید از شهدای بدر و احد را دارد، یعنی مانند آن سخت است. سختی

و تلاش یک شهید را ببینید، ضرب در هزار بکنید از جهت تحمل و سختی و ثبات و بصیرت. میفرماید آنقدر است.

۲. بالاترین مرتبه ایمان و یقین را دارند. «اعجب الناس ایمانا و اعظمهم یقینا» کسانی هستند که در دوران غیبت هستند. خیلی تعبیر بلندی است. چون در دوران ظهور هم این شدت به این مرتبه نیست. حتی در دوران حضور معصومین هم، به این شدت نیست. شدیدترین دوره در حفظ ایمان و ابتلا دوران غیبت است.

۳. اینها معرفتی دارند که ندیده خریده اند. «آمنوا بسواد علی بیاض» به سیاهی و سفیدی نوشته و کاغذ ایمان آوردند. این از یک مرتبه معرفت عظیم نشأت میگیرد. یعنی چقدر باور عمیق است. امام صادق علیه السلام میفرمایند شما من را دیدید و با مصداق مواجه شدید و خریدید، اما آن ها ندیده، یک چیزهایی شنیدند و خواندند و ما را قبول کردند و ایمان آوردند و اعظم از شما یقین پیدا کردند. معلوم میشود ظرفیت در این دوره اینطور است. این ظرفیت در آن دوره ها نبوده است. این ظرفیت و استعداد این دوره است.

۴. به مرتبه «طوبی» میرسند. «طوبی للثابتین علی امرنا فی ذلک الزمان.» یک وقت میگوییم طوبی یعنی خوشا بحالش. اما در روایت میفرماید که

مقصود از طوبی، شجره طوبی است و شجره طوبی شجره ولایت است. که تنه اش در خانه امیر المومنین علیه السلام است و شاخه هایش در خانه مومنین پراکنده است. «طوبی له»، یعنی این شجره ولایت مربوط به اوست و این داخل در شجره ولایت است. «طوبی للثابتین» یعنی آن شجره طوبی و شجره ولایت برای کسانی است که در غیبت بر امر ولایت ثبات و استقامت دارند. در آن زمان این شجره ولایت مربوط به این هاست. یعنی این شجره باعث استحکام وجود این ها میشود.

۵. اینها به سرّ الهی ایمان آوردند. در روایت آمده است که «ان ینادی بهم الباری جل جلاله فیقول عبیدی و امائی آمتم بسری» خدا به این ها ندا میکند ای بندگان من که به سر من ایمان آوردید و غیب را تصدیق کردید بشارت باد بر شما حسن ثواب از من؛ «عبیدی و امایی آمتم بسری و صدقتم بغیبی فابشروا بحسن الثواب منی». ببینید چقدر زیباست. یعنی دوران غیبت دوران ایمان به سر است. از این ها باید کد گرفت. دوران غیبت دوران ایمان به سر است. دوران تصدیق به غیب است. از مراتب «الذین یؤمنون بالغیب» است. ایمان به غیب مربوط به قیامت است، هم مربوط به دوران غیبت است که انسان ندیده میخرد. «حقا منکم اتقبل و عنکم اعفوا و لکم اغفر.» اگر این کار را کردید، حقا،

یک حقّی از شما بر گردن می آید ، «حقاً منکم اتقبل و عنکم اعفوا و لکم اغفر» و آن این است که « اغفر لکم» نگفته است «لکم اغفر یا عنکم اعفوا» تا تاکید روشن باشد.

۶. «بکم اسقی عبادی الغیث» با وجود این هاست که خدای سبحان باران را بر بندگانش، می بارد. این خصوصیت امام در دوران حضور است، در روایات خطاب به امام گفته شده است که «بواسطه شماست که باران باریده میشود» اما این دوره آنقدر دوران سنگینی است که مومنین، این خصوصیت امام را پیدا میکنند.

۷. « بکم اطفأ عنهم البلاء و لولاکم لانزلت علیهم عذابی »، بواسطه شماست که بلا از بشریت برداشته میشود. وجود انبیاء در یک قوم باعث میشد عذاب نازل نشود. اکنون روایت میگوید شما شأنتان به مرتبه ای میرسد که مانع عذاب به دیگران میشوید.

۸. اجر هر کدام از مومنین دوران غیبت پنجاه برابر اصحاب پیامبر است. «سیأتی قوم من بعدکم الرجل الواحد منهم له اجر خمسين منکم.» خطاب به اصحاب پیغمبر است. یکی از آن ها مطابق پنجاه تا از مجاهدین بهترین های شماست، حضرت رسول ص به اصحاب خودشان میفرمایند « لو تحملوا لما حملوا لم تصبروا صبره». اگر آنچه در

آن دوره غیبت بر مومنین نازل میشود، بر شما نازل شود، تحمل نخواهید کرد. و اشاره به ماجرای حضرت موسی و خضر و رابطه بین صبر و معرفت میکند « کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا »

۹. روایات دیگری هم در این مسئله هست از امام صادق، پیغمبر اکرم، امیر مومنان علیهم السلام که دوستان خودشان رجوع کنند. فرمودند یا لیتنی قد لقیتم اخوانی. ای کاش من برادرانم را میدیدم. بعد اصحاب پرسیدند مگر ما نیستیم. حضرت فرمودند شما یاران من هستید. « انتم اصحابی و لکن اخوانی الذین یأتون من بعدکم یؤمنون بی و یحبونی و یصدقونی و ما رأونی » برادران من کسانی هستند که بدون آنکه مرا ببینند به من ایمان دارند و مرا تصدیق میکنند» غیبت از اینجا آغاز شده است. خود این بیان حضرت، یک مرتبه از غیبت است. یک مرتبه از ایجاد اشتیاق به دوران غیبت است.

۱۰. کسی که در دوران غیبت ثبات داشته باشد مانند کسی است که در خیمه حضرت همراه اوست و بالاتر اینکه همراه او قتال کرده و شهید شده است. « من مات منکم علی امرنا هذا فهو بمنزله من ضرب فسطاطه الی رواق القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بل بمنزله من یضرب معه سیفه بل بمنزله من استشهد معه » انتظار را به بودن در خیمه، و قیام در

کنار حضرت و جلو حضرت شمشیر زدن، و بعد به شهادت در جلو روی حضرت تعبیر کرده است. در بعضی روایات آمده است که کسی که در دوران غیبت منتظر است، مثل کسی است که در خونش غلطیده است. « کالمتشحط بدمه » یعنی دوران نبرد حق و باطل است. دوران جهاد و قیام و عرق ریختن و کار کردن و زحمت کشیدن است. نه اینکه بگوییم حجت نیست پس ما هم راحت در خلوت خودمان باشیم.

۱۱. در روایت دیگری آمده است « آنجایی که حجت شما از دار ظالمین غائب میشود، همانجا متوقع فرج باشید؛ اذا غاب صاحبکم عن دار الظالمین، فتوقعوا الفرّج » فرج برای بعضی همین غیبت است.

۱۲. در روایت دیگری دارد که از حضرت سوال کردند که وقت غیبت چه کار باید بکنیم، حضرت فرمودند «فکتب اذا رفع علمکم من بین اظهرکم، فتوقعوا الفرّج من تحت اقدامکم» وقتی آن علم هدایت که امام است از دیدتان برداشته شد توقع و انتظار فرج را از زیر پایتان داشته باشید «من تحت اقدامکم». از جلو رویتان برداشته شد، از زیر پایتان متوقع فرج باشید. در بیان بعضی بزرگان عبارت «من تحت اقدامکم» به نظام عمل تفسیر شده است. یعنی اقدام به عمل برمیگردد. با عمل خودتان این فرج محقق میشود. یعنی اینطور نیست که باب فرج

بسته شده باشد. بابش باز است، اما با عمل شما این فرج محقق میشود.
فتوقعوا الفرج من تحت اقدامکم.

سوال: اگر هدف از غیبت، رفتن به سمت باطن عالم است، بعضی میتوانند بدون نبرد حق و باطل، به صورت فردی به سمت باطن عالم بروند و ولایت پیدا بکنند، چه لزومی هست که این افراد انتخاب کنند که باید نبرد حق و باطل هم برایشان رخ بدهد. وقتی فرج شخصی میتواند رخ بدهد، چرا باید نبرد حق و باطل برایش رخ بدهد. اگر برای کسی فرج شخصی امکان پذیر است، چه لزومی دارد که منتظر فرج عمومی باشد.

پاسخ: حقیقت هر کسی از مرتبه فردیت بدنش بالاتر است. فردیت هر کسی فردیت دینش است. اگر من حکم خدا را اطاعت میکنم اما میبینم حکم خدا در وجود دیگری زمین میخورد، احساس میکنم در وجود من زمین خورده است. چون سعه حکم خدا، و توحید را، وجود خودش میبیند. پس آن فردیتی که در فرج شخصی محقق میشود هم مقدمه برای فرج عمومی است و فرج شخصی غایت نیست. قطعاً انسان دوران خلوتی را میطلبد برای خودش که این دوران خلوت برای او در طول دوران، نه طول زمانی، در طول دوران حرکت عمومی اش است. حکمت شب و روز هم همین است، خداوند به

پیغمبر هم خطاب میکند که شب را خلوت برای رشدت قرار بده، روز را قیام به امر کن. معلوم میشود این ها دائما دست در پنجه اند. یعنی اینطور نیست که بگویند من بروم بیست سال خودسازی بکنم بعدا بیایم برای قیام، اصلا معلوم نیست زنده میماند یا نه. میگویند این دو حرکت شبانه روز است. یعنی شبت را با قوت برای رابطه با خدا و تضرع بگذار و روزت را با قوت قیام کن. پس این دائمی است.

حضرات معصومین حسرت نسبت به مومنین دوران غیبت را بیان میکردند تا در آنها استعداد و طلب ایجاد کنند. اینکه پیغمبر مشتاق دیدار آن ها باشد و امیر مومنان آه بکشد و امام صادق اظهار اشتیاق فقط برای دیدن امام زمان فقط نیست. بلکه برای دیدن کسانی است که به حضرت در این دوره ایمان می آورند. میخواستند ایجاد طلب کنند تا استعداد ایجاد شود. یک حقیقت واحدی از آنجا زمینه سازی شود. فقط زمینه سازی هم نیست.

از ابی هاشم جعفری نقل شده است قال سمعت ابی الحسن العسکری یقول الخلف من بعد الحسن ابنی، حضرت میفرمایند. فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف. قلت و لم جعلنی الله فداک؟ فقال لانکم لا ترون شخصه، یعنی زیرا شخصش را نمیبینید، و لا یحل لکم ذکره، ولی ذکرش برایتان جایز نیست.

شخصش را نمیبینید. قلت فکیف تذکر؟ فقال قولوا الحجة من آل محمد صلوات الله عليه و آله و سلم.

کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل میکند که شخصی درباره فلسفه و علت غیبت سوال کرد حضرت به این آیه اشاره کردند «انه ورد علیه من الناحیه المقدسه علی ید محمد بن عثمان و اما علّه ما وقع من الغیبه، فان الله عز و جل يقول یا ایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء إن تبد لکم تسؤکم» جریان غیبت آنقدر عمیق است، که هر کسی تحمل بیانش را ندارد. اما اینطور نیست که به هیچ کسی جواب نداده باشند. اگر جایی رد میکنند، ناظر به سطح مخاطب است.

« إنه لم یکن احد من آبائی الا وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه و إنی اخرج حین اخرج و لابیعة لاحد من الطواغیت فی عنقی، اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب» وقتی ابر می آید جلو خورشید را میگیرد، خورشید هست، ولی بین ما و خورشید حجاب ایجاد شده است. خورشید جایی نرفته است، خورشید تغییری نکرده است . بلکه حجابی بین ما و خورشید است. آن حجاب را هم خورشید ایجاد نکرده است. یعنی ما اگر از ابر برویم بالاتر، خورشید را میبینیم . پس ما در حجابیم. چشم ما به دلیل غفلت و گناه در حجاب است. «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون، کلانهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون.»

در قیامت هم میفرماید آن غطا و آن حجاب از دیدگان شما برداشته میشود.

«و لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید.»

عین جریان ظهور است.. انتفاع به شمس هم همینطوری است. در ادامه روایت آمده است «و إني لأمان لاهل الارض كما أن النجوم أمان لاهل السماء، فاغلقوا ابواب السؤال عما لايعنيكم.» دنبال فهمیدن یک مسائلی نباشید که در عمل برایتان فایده ندارد. این همان بیانی است که ما سرتاسر این بحث اندیشه اسلامی دنبال این هستیم که نگاهمان به معارفی باشد که به عمل کشیده بشود.

«و لا تتكلفوا علی ما قد کفیتم.» خودتان را مبتلا نکنید به آنچه را که از شما برداشتند، «و اکثروا الدعا بتعجیل الفرج فإن ذلک فرجکم» این هم خیلی عالی است میگوید این ذکر و دعا برای فرج و توجه به فرج فرج است. یعنی حقیقتا انسان خودش را در محضر ببیند، و در ارتباط ببیند، این اکثروا الدعا بتعجیل الفرج، این حال را داشته باشد، فإن ذلک فرجکم. این فرج شماسست. نه اینکه فقط راجع به امام زمان شنیدن و گفتگو کردن باشد، مثل بحث کردن در آینه. اگر معرفتی انسان را در محضر بالاتر قرار بدهد، از موارد علم بی فایده نخواهد بود.

پرسش و پاسخ

سوال: اینکه فرمودید برای بعضی خود متن غیبت موضوعیت دارد، آیا این دلیل بر این میشود که پس نباید انتظار فرج داشته باشیم و نباید کاری برای انتظار فرج بکنیم. همان متن غیبت موضوعیت دارد.

پاسخ: اگر کسی حقیقت انتظار و فرج را فهمید می یابد که منتظر بودن با تحقق فرج بودن سازگار است. یعنی میفهمد اولین مرتبه فرجش اصل غیبت است. بعد میابد که فرج عمومی هم جزء فرجش است. وقتی این را به دست آورد، حالا میبند عطش نسبت به مراتب بعدی دارد .

حتی گاهی دستور داده شده است که نام حضرت هم برده نشود. زیرا هدف اصلی عبور از مرتبه بدن و این نگاه بوده است. یعنی در این مصادیق ظاهری نمانید. میخواهند انسان را از این مرتبه ای که تا به حال مرسوم و معمول بوده است به یک مرتبه بالاتری عبور بدهند تا در آن نظام ارتباط ایجاد بشود. لذا میگوید لایرون جسمه. جسمش را نمیبینید. نمیگوید نیست. لایرون شخصه. شخصش را نمیبینید، اما هست. لذا نمیخواهد نفی شخص بکند، نمیخواهد امام زمان را یک نماد بکند، یک عنوان بکند. نه. اینطوری نیست. اما میخواهد مردم در این مرتبه متوقف نمانند.

سوال: ابدان حضرات فرمودید از علین است و قلوب شیعیان هم از علین است، در مورد تبیین جسم امام چه میتوانیم بگوییم؟

پاسخ: مرتبه ادنی آن ها مرتبه اعلای ماست. یعنی در عین اینکه این جسم هست، این جسم آنقدر در تابعیت لطافت پیدا کرده است که از سنخ علین میشود. میگوییم این خاک نور شد. این بحث با حرکت جوهری و بحث فلسفی جسمانیة الحدوث خیلی روشن است .

این جسم این ها از مرتبه همان نطفه آغاز شده بود . اما به فعلیت مرتبه نوریہ رسید که « الجنة ثمن ابدانکم فلاتبیعواها» بهشت ثمن بدن میشود .